

# سؤال اول: دانش اجتماعی را تعریف کنید!

گزارش چهلمین نشست نقد آثار غیرتخیلی کودک و نوجوان

اشاره:

در چهلمین نشست نقد آثار غیرتخیلی کتاب ماه کودک و نوجوان، تجربه‌های علمی تدریس علوم اجتماعی در مدارس بررسی شد. این نشست با حضور آموزگاران مجرب دوره راهنمایی و متوسطه، یکشنبه ۸۴/۴/۲۶ برگزار شد. در این جلسه پروانه زاهدی فر، محمد شریف متولی الموتی و فریدون ملای بحری حضور داشتند.

محسن هجری: با سلام خدمت دوستان. از آقای ملای بحری، سرکار خانم زاهدی فر، آقای متولی الموتی و خانم‌ها بیابانی، حقیقی و پیوس که از آموزگاران با تجربه ما هستند در زمینه دروس مختلف علوم اجتماعی، تشکر می‌کنم که به جلسه ما تشریف آوردند. این دومین نشستی است که به بحث علوم اجتماعی اختصاص دارد. در نشست اول، بیشتر به مبانی این موضوع پرداختیم و درباره ضرورت تدریس علوم اجتماعی در مقاطع مختلف آموزش عمومی بحث کردیم که دوستان دیدگاه‌هایی را مطرح کردند. نکته‌ای که همه روی آن اتفاق نظر داشتند، ظلمی بود که در حق گرایش علوم اجتماعی در آموزش عمومی می‌شود. ما متأسفانه علوم را به دو بخش تقسیم می‌کنیم: علوم دقیقه و علوم انسانی. خوشبختانه اخیراً تلاش می‌شود که برای علوم انسانی هم به طور عام و علوم اجتماعی به طور خاص، کارکرد علمی قائل شوند.

نکته‌ای که به آن کم توجهی می‌شود، این است که علوم اجتماعی در معنای عام خودش، منتقل‌کننده هویت به بچه‌هاست؛ هم هویت ملی و هم هویت فکری. در واقع آموزش دهنده یک سری از راهکارهای اجتماعی است که ما در درس خاص تعلیمات مدنی، این راهکارهای اجتماعی را به بچه‌ها آموزش می‌دهیم.

ما در جلسات قبل، به دروس دیگر پرداختیم؛ از جمله تعلیمات دینی و درس علوم. حس کردیم که جا دارد به درس علوم اجتماعی به طور عام و به تاریخ، جغرافیا و تعلیمات مدنی به طور خاص بپردازیم تا ان شاء الله با





کمک دوستان عزیز و تجربه‌های گرانقدری که در تدریس دارند، بتوانیم به تئوری‌های ارزشمندی در زمینه تدریس علوم اجتماعی دست یابیم. از دوستان خواهش می‌کنم که راجع به تجربه‌های میدانی‌شان هم صحبت کنند.

**متولی:** ابتدا لازم است به نکته‌ای اشاره کنم، در مقطع ابتدایی و راهنمایی به عنوان جایگزین کتاب‌های تعلیمات اجتماعی و تعلیمات مدنی، دو-سه سالی هست که درس مطالعات اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته. الان در مرحله مطالعه و بررسی و طراحی راهنمای برنامه است. البته چه وقت تحقق پیدا کند، مشخص نیست، ولی قرار است به جای سه عنوان کتابی که در ابتدایی تحت عنوان مدنی، تاریخ و جغرافیا تدریس می‌شود، یک عنوان کتاب مطالعات اجتماعی ارائه شود. در دوره راهنمایی هم قرار است این طرح پی‌گیری شود.

**هجری:** توفعی که ما از دوستان حاضر (آموزگاران گرامی که تشریف آورده‌اند) داریم، این است که خیلی سریع از کلیات عبور کنیم و به تجربه‌هایی که در زمینه تدریس داشته‌اند و بازخوردها و واکنش‌هایی که بچه‌ها نشان داده‌اند و میزان هماهنگ شدن دانش‌آموزان با درس علوم اجتماعی به طور عام بپردازند.

آقای ملای بحرئ بفرمایید.

**ملای بحرئ:** خیلی خوشحال هستیم. به گفته یک اندیشمند، در این برخورد اندیشه‌ها هیچ اندیشه‌ای از بین نمی‌رود و خوبی‌اش این است که شاید افکار جدید به

وجود بیاید. از مظلومیت درس علوم اجتماعی صحبت شد. من ناخودآگاه یاد نکته‌ای در دوران قبل از بازنشستگی افتادم. محل کارم در منطقه یازده بود و از طرف آقای رشیدپور، به دانشگاه تربیت معلم معرفی شدم که با تعدادی از اساتید راجع به کتاب‌های درسی رشته علوم اجتماعی صحبت کنیم. من آن جا یک جمله گفتم که خیلی روی آن بحث شد و جمله این بود که گفتم در کتاب جبر، هندسه و مثلثات اگر دبیر پنجاه درصد فوت و فن دبیری را بلد باشد، پنجاه درصد دیگر را خود کتاب است که بر عهده می‌گیرد. در حالی که در درس علوم اجتماعی، اگر مهارت و هنرمندی مدرس کم باشد، کلاس از دست می‌رود. برای شاگردان ما گاهی این تصور به وجود آمده که اگر به حرف‌های این معلم هم گوش ندهم، می‌روم کتاب تاریخ یا جغرافی یا علوم اجتماعی را می‌خوانم. کتاب‌هایی که آن زمان نوشته می‌شد، کتاب‌هایی بود که شاید این پدیده در مورد آن‌ها مصداق بیشتری داشت، ولی کتاب‌های الان این طور نیست. یکی از کارهایی که برای رفع این مظلومیتی که به آن اشاره کردید، انجام شده، این است که یک مقدار سطح کیفی این کتاب‌ها ارتقا داده شود.

یکی از مواردی که حتماً توصیه می‌شد، این بود که این کتاب‌ها باید منحصرأ توسط دبیر متخصص رشته خودش یا رشته‌ای که به شکلی با آن سنخیت داشته باشد، تدریس گردد. به هر حال، این‌ها نشانه‌های امیدوارکننده‌ای است. من تقریباً چهل و نه سال می‌شود

**ملای بحرئ:**  
در گذشته،

**آموزش و پرورش**

**یک امر خصوصی بود.**

**امروز بزرگترین**

**سرمایه‌گذاری‌ها را دولت**

**روی آموزش و پرورش**

**می‌کند. حالا سؤال من**

**از این جمع عزیز**

**فرهیخته این است که**

**آیا یک نظام سیاسی**

**می‌تواند چنین هزینه**

**گزافی بکند و**

**اجازه دهد در کتاب**

**مطالبی نوشته شود**

**که خوشایند**

**فلان گروه مرفه و**

**بی‌درد باشد**



**پروانه زاهدی فر:**  
**وقتی ما در**  
**پایگاه اجتماعی خود،**  
**در رده‌های پایین شغلی**  
**قرار داریم (گرچه در**  
**شعار، معلمی شغل انبیا**  
**شمرده می‌شود)،**  
**آن وقت من چه طور**  
**می‌توانم مرجع**  
**دانش آموزانم باشم؟**  
**در کلاس خلاق باشم**  
**و بتوانم پاسخ‌گوی آن‌ها**  
**باشم و با آن‌ها ارتباط**  
**برقرار کنم؟**  
**حالا ببینید**  
**در چنین فضایی،**  
**معلم خوب بودن**  
**چه قدر مشکل است**

که به بچه‌ها درس می‌دهم و هیچ وقت هم رابطه‌ام با کتاب‌ها و تدریس قطع نشده. نشانه‌ها حاکی از بهبود کیفیت این کتاب‌هاست و اگر این روند ادامه پیدا نکند، شاید یک مقدار بتواند آن مظلومیت و مهجوریتی را که سال‌ها با آن درگیر بوده‌ایم، به امید خدا کم کند. این آرزوی ماست. متشکرم.

**متولی:** این واقعیتی است که آقای بحری به آن اشاره کردند که کتاب‌ها باید ظرفیت لازم را داشته باشند و مخصوصاً مقایسه‌ای کردند بین کتاب‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی با کتاب‌های دیگر در حوزه ریاضی و غیره که اگر کتاب زمینه لازم را برای تدریس فعال نداشته باشد، معلم سختی بیشتری را باید تحمل کند. البته در عین این که شرط لازم است، کافی نیست. شما بهترین و مناسب‌ترین کتاب را هم دست معلم بدهید، اگر معلم، هنر معلمی نداشته باشد، نمی‌تواند کاری بکند.

من در تربیت معلم درس خوانده‌ام و آن جاشیوه‌های معلمی را به ما یاد دادند. هر چند در تربیت معلم هم همکارانی داشتیم که تربیت معلمی بودند، ولی استاد فن معلمی‌شان، توانایی انتقال شیوه‌های درست معلمی را نداشت و لذا آن‌ها چیزی از فنون معلمی نیاموختند. ما خوشبختانه معلمی داشتیم که بسیار با ذوق و با استعداد و هنرمند بود. هر جلسه در کلاس هنرنمایی می‌کرد. کما این که با حرفش، بیانش، طرحش به ما یاد می‌داد و این هنرنمایی‌ها را به ما منتقل می‌کرد. زمانی که من کار تدریس را شروع کردم، کتاب‌ها مثل حالا نبود. کلاً محتوا محور بود و زمینه‌ای برای فعالیت نداشت. با وجود این، به لحاظ تجربه‌ای که از آن استاد گرامی گرفته بودیم، کلاس را فعال و شاداب می‌کردیم. ما برای این که تمهیداتی بیندیشیم که کلاس شلوغ نباشد و در عین حال فعال باشد، کارهای مختلف انجام می‌دادیم، ولی احساس می‌کردیم که دانش آموز خسته نمی‌شود.

البته تجربه‌های بعدی به ما آموخت که اصلاً هدف ما در کلاس، نباید فقط معطوف به انتقال مطالب باشد. هدف این است که دانش آموز مهارت‌ها و گرایش‌هایی را کسب بکند. به همین دلیل هم می‌گویند معلمی هنر است. هر چند علم تدریس سر جای خودش و لازم است، کافی نیست. معلم باید هنر تدریس داشته باشد.

معلم باید هنرمندی خاصی در هر جلسه کلاش داشته باشد. هر کلاس با کلاس دیگر متفاوت است. لذا او باید بتواند جذابیت‌های لازم را در جریان تدریس ایجاد کند و لازم است که بداند برای چه درس می‌دهد و چه هدفی دارد و چه نتیجه‌ای از آن باید بگیرد. البته در کتاب‌های درسی، بسیار ضروری است که زمینه‌های تدریس فعال و مناسب وجود داشته باشد، اما اگر حتی کتاب هم

این زمینه‌ها را نداشته باشد، معلمی که با روحیات کودکان آشناست، می‌تواند موفق باشد.

یک معلم علوم اجتماعی، باید علوم دیگری از جمله روان‌شناسی، یادگیری، روان‌شناسی اجتماعی و روان‌شناسی، رشد را هم بداند و در عین حال، خودش خلاق باشد. معلمی که خلاقیت نداشته باشد، هر چه قدر هم علم آگاه کردن و پرورش خلاقیت را به او بدهند، توانایی لازم برای کاربرد روش‌های خلاق را در مقایسه با معلم خلاق نخواهد داشت. لذا وقتی معلم جریان آموزش را به یک جریان فعال و پویا تبدیل می‌کند، خودش هم لذت می‌برد. وقتی لذت می‌برد، انگیزه پیدا می‌کند برای خلاقیت‌های بیشتر در فرایند آموزش. تجربه این را به من ثابت کرده که معلم‌هایی که فرایند آموزش را به یک فرایند خشک و بی‌روح تبدیل می‌کنند، خودشان هم انگیزه و طراوت لازم را در فرایند معلمی ندارند. فرایند آموزش، فرایندی است که نیاز به خلاقیت، پویایی و طراحی آموزشی و آگاهی از علوم مختلف دارد.

**پروانه زاهدی فر:** من اجازه می‌خواهم قبل از این که به تجارب خودم بپردازم، با توجه به این که همکار محترم ما آقای متولی، ویژگی‌ها و صلاحیت‌های یک معلم خوب را برشمردند، برای تکمیل آن، نکاتی بگویم. در جامعه‌شناسی، یک رویکرد این است که سیستمی برخورد کنیم و کل را ببینیم. نگاه دیگر این است که خیلی خردنگر باشیم و جریان را به صورت واکنش متقابل ببینیم. از این زاویه، به رفتارهای معلم توجه می‌کنیم. دیدگاه دیگر می‌گوید که این‌ها را باید در جریان متقابل و در تعامل با هم ببینیم.

ما در کشوری زندگی می‌کنیم که در حال توسعه است؛ یعنی تلاش می‌کند به قول «والر اشتاین»، به جرگه کشورهای نیمه پیرامونی وارد شود و این مسیر را درست طی کند تا به توسعه برسد. علت این که به توسعه می‌پردازیم، این است که همه چیز یک کشور تابع توسعه آن است. اگر بخواهیم تفاوت بین کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته، در زمینه امکانات آموزشی‌شان را ببریم در تئوری «مزلو» و با توجه به آن، ترجیحات آموزشی را تعیین کنیم، این که چرا علوم طبیعی مهم‌تر است نسبت به علوم اجتماعی و انسانی، دیدگاه مزلو، دیدگاه جالبی است که می‌شود به عنوان یک تئوری از آن استفاده کرد. همان‌طور که مستحضر هستید، هرم نیازهای مزلو، در قاعده‌اش نیازهای فیزیولوژیک را مطرح می‌کند که ابتدایی‌ترین نیازهاست و می‌رسد به سطح خودشکوفایی که بالاترین مرتبه نیازهای معنوی انسان‌هاست.

ما در کشورهای توسعه یافته، این را می‌بینیم که نیازهای فیزیولوژیک‌شان را در زمینه‌های خوراکی،



پوشاک، مسکن و نیاز به امنیت و غیره پر کردند، نیازهای سطوح بالا برای شان مطرح می شود، در این روند، علوم انسانی و شاخه های گوناگون آن برای شان اهمیت پیدا می کند و به آن می پردازند و در نتیجه، برای رشد آن فعالیت هایی هم انجام می دهند در حالی که در کشور ما، با توجه به این که هنوز یک کشور در حال توسعه تلقی می شود، ما هنوز در بند نیازهای ابتدایی خودمان هستیم. پزشک می خواهیم برای این که مشکلات بهداشتی و بیماری ها را رفع کنیم، مهندس می خواهیم برای این که مشکلات مسکن و غیره را رفع کنیم و در نتیجه، من معلم علوم اجتماعی زیاد مورد توجه نیستم.

دانش آموز رشته علوم انسانی هم، چه در آموزش عمومی و چه در دوره آموزش عالی، زیاد مورد توجه قرار نمی گیرد.

در چنین فضایی، من چه طور می توانم آدم خلاق باشم؟ آن هم با این کتاب هایی هم که برای من نوشته می شود و یا فضاهای آموزشی که از کمترین امکانات آموزشی برخوردارند. برای بررسی این که من چه قدر می توانم در کلاس خلاق باشم، باید این هر دو عامل را در کنش متقابل با هم ببینیم. از طرف دیگر، وقتی ماردها و قشرها را در جامعه با هم مقایسه می کنیم، می بینیم قشر معلمی پایگاه اجتماعی مهمی ندارد. قشری است که به قول ماکس وبر، از سه مزیت قدرت و ثروت و احترام برخوردار نیست. شاید فقط به ظاهر از احترام برخوردار باشد. پس ما معلمان از مزیت قدرت و ثروت بی بهره ایم. وقتی ما در پایگاه اجتماعی خود، در رده های پایین شغلی قرار داریم (گرچه در شعار، معلمی شغل انبیا شمرده می شود)، آن وقت من چه طور می توانم مرجع دانش آموزان باشم؟ در کلاس خلاق باشم و بتوانم پاسخ گوی آن ها

باشم و با آن ها ارتباط برقرار کنم؟ حالا ببینید در چنین فضایی، معلم خوب بودن چه قدر مشکل است. این فقط زمینه ای بود که من خدمت شما ارائه دادم. در چنین زمینه ای معلم بودن، باید انگیزه ای درونی و قوی داشته باشد و بداند که هیچ عامل بیرونی، از او حمایت نمی کند. من اگر معلم خوبی هستم و تلاش می کنم و خلاق می شوم، فقط به خاطر انگیزه های درونی ام است؛ یعنی خودم می خواهم و دانش آموزانم یا شغلم را دوست دارم. حالا چه قدر بیرون بتواند انگیزه هایم را از بین ببرد، این هم بحثی است. بنابراین، اگر معلمی در ایران خوب کار می کند، براساس انگیزه های درونی اش کار می کند.

من فکر می کنم اولین چیزی که یک معلم را موفق می کند، این است که بتواند با دانش آموزانش ارتباط عاطفی برقرار کند. اگر توانست این ارتباط عاطفی را با دانش آموز برقرار کند، طبق اصل شرطی شدن، این تسری پیدا می کند به بُعد یادگیری و آموزش. اگر دانش آموز، من معلم را دوست داشته باشد، آن وقت من الگوی او می شوم؛ هم مرا دوست دارد و هم کتابم و درس را و به خاطر من، به درس هم علاقه مند می شود. یکی از تجاربی که تکرار شده در کار من و سایر همکارانی که با آن ها صحبت کرده ام، این است که هر وقت ما ارتباط عاطفی برقرار کردیم، دانش آموزان مان حتی بعد از فارغ التحصیلی و زمان دانشجویی، این ارتباط را با ما حفظ می کنند و حتی وارد رشته های ما می شوند. می دانند بازار کارشان مشکل پیدا می کند، ولی این راه را طی می کنند و من این را فقط نتیجه آن ارتباط عاطفی مثبت می دانم.

پیوس: همکارانی که کتاب های علوم اجتماعی را تدریس می کنند، می دانند که محتوای این کتاب ها



### متولی:

یک معلم علوم اجتماعی،  
باید علوم دیگری  
از جمله روان‌شناسی،  
یادگیری، روان‌شناسی  
اجتماعی و روان‌شناسی،  
رشد را هم بداند و  
در عین حال،  
خودش خلاق باشد.  
معلمی که  
خلاقیت نداشته باشد،  
هر چه قدر هم علم آگاه  
کردن و پرورش خلاقیت  
را به او بدهند،  
توانایی لازم برای کاربرد  
روش‌های خلاق را  
درمقایسه با معلم خلاق  
نخواهد داشت.  
لذا وقتی معلم جریان  
آموزش را به یک جریان  
فعال و پویا تبدیل  
می‌کند، خودش هم لذت  
می‌برد. وقتی لذت  
می‌برد، انگیزه پیدا  
می‌کند برای  
خلاقیت‌های بیشتر  
در فرایند آموزش

چیزی نیست که بچه‌ها را جذب کند. یکی از مسائلی که ما درگیر آن هستیم، محتوای کتاب‌هاست. با این که در کتاب‌های جدید، سعی شده که دانش‌آموز هم مشارکت داشته باشد، ولی به دلیل تعداد زیاد دانش‌آموزان و شرایط کلاس، وقتی بچه‌ها بخواهند به صورت جمعی و گروهی کار کنند، سروصدا ایجاد می‌شود و از طرف مدیر مدرسه و کادر دفتری این امر مورد اعتراض قرار می‌گیرد و معلم ممکن است ناراحت شود.

من در منطقه ۱۸، بیست سال تدریس کرده‌ام و الان هم در منطقه ۵ کار می‌کنم. منطقه ۱۸ شرایط خودش را دارد و منطقه ۵ هم شرایط خاص خودش را. الان من در شهرک اکباتان تدریس می‌کنم. آن موقع که در منطقه ۱۸ تدریس می‌کردم، دانش‌آموزان گرایش بیشتری به این درس‌ها نشان می‌دادند و بهتر با معلم تعامل داشتند، ولی در این شهرک با ساخت فرهنگی خاصی که دارد، بچه‌ها اصلاً محتوای کتاب را باور ندارند. مگر این که به معلم گرایشی داشته باشند و سعی می‌کنند همیشه حرف‌هایی بزنند که مسیر درس و کتاب را منحرف کند به طرف چیزهایی که خودشان می‌خواهند. آن‌ها همیشه حالت اعتراض و تمسخر نسبت به مطالب کتاب دارند. این تجربه‌ای است که من به خصوص در این منطقه به دست آورده‌ام. البته در منطقه ۱۸ که کار می‌کردم، سال‌های اول انقلاب بود و دانش‌آموزان آن موقع فرق می‌کردند با دانش‌آموزان الان. آن‌ها سرپرشورتری داشتند؛ اعتقاداتی داشتند و خیلی بهتر مطالب کتاب را می‌پذیرفتند، ولی الان نمی‌پذیرند.

هجری: خواهش‌م از دوستان این است که همین تجربه‌ها، یعنی نوع واکنش بچه‌ها را در قبال موادی که تدریس می‌شود، به بحث بکشیم.

ملای بحری: در مورد این نکته‌ای که خانم اشاره کردند و مورد تأیید من هم هست، خدمت شما استاد ارجمند عرض کنم که این اختصاص به درس‌های علوم اجتماعی یا جامعه‌شناسی ندارد. ما این مشکل را روی درس تاریخ هم داریم.

پیوس: من هم به طور کلی گفتم.

ملای بحری: سالی که انقلاب پیروز شد، بیست و دو - سه سال بود که من در این مملکت دبیر بودم. در سال‌های اول دهه ۶۰، ما خیلی در کلاس راحت بودیم و هر چه می‌گفتیم، خیلی راحت شاگرد قبول می‌کرد. او از انقلاب و انقلابی بودن تصور دیگری داشت، ولی امروز وضع خیلی فرق کرده.

هجری: شما در طول مدت مشخصی، با یک گروه دانش‌آموز سروکار دارید و می‌شود از این تجربه‌های عملی، نتایجی به دست آورد که راهگشا باشد.

پیوس: ما بچه‌ها را نمی‌توانیم سرزنش کنیم. خیلی چیزهای دیگر هست که به آن‌ها آگاهی می‌دهد و مطالبی که در کتاب هست، برای او کافی نیست. مثلاً همین تاریخ معاصر که خانم بیابانی تدریس کرده‌اند، این را بچه‌ها اصلاً قبول ندارند. اول که مربوط می‌شود به دوره قاجار، برای آن‌ها جذابیت دارد، ولی به محض این که بعد از احمدشاه، وارد دوره پهلوی و بعد می‌شود، اصلاً مورد قبول آن‌ها نیست و دائم با معلم در چالش هستند که پدرم این را گفت، مادر آن را گفت و ... خیلی از این مطالب با تجربه واقعی من معلم هم همخوانی ندارد. می‌دانم بچه‌ها راست می‌گویند، ولی چه کار باید کرد؟ سعی می‌کنیم توجیه کنیم، اما می‌بینیم که این توجهات برای بچه امروز قابل قبول نیست. در نتیجه، دانش‌آموز اگر به معلمش علاقه داشته باشد یا او را بشناسد، فکر می‌کند معلم مجبور است که این حرف‌ها را می‌زند و از حقوقش و موقعیتش می‌ترسد. اگر هم معلم را نشناسد، می‌گوید معلم دروغ می‌گوید. من مخصوصاً روی کتاب تاریخ این مسئله را عنوان می‌کنم. تاریخ معاصر خیلی مشکل-آفرین است.

هجری: در زمینه درس‌هایی مثل جغرافیا و یا تعلیمات اجتماعی به معنای خاصش، یعنی آموزش مدنیت، چه تجربه‌هایی داشتید؟

پیوس: البته من راهنمایی تدریس نکرده‌ام، ولی درس مطالعات اجتماعی در سال اول داریم که بچه‌ها حوصله ندارند گوش کنند. ما آن قسمت مربوط به انتخابات را قبل از شروع انتخابات طرح کردیم تا بچه‌ها آمادگی داشته باشند. بچه‌ها می‌گفتند این‌ها همه حرف است. رئیس جمهور از قبل تعیین شده و من شرکت نمی‌کنم. علناً این‌ها را می‌گویند و آدم متوجه می‌شود که این‌ها نمی‌خواهند چیزی از این کتاب بگیرند یا فرهنگی که همه گفتند. الان سال‌هاست ما این فرهنگ را تدریس می‌کنیم. با توجه به پیچیده بودن مطالبش و این که خیلی هم مطلب دارد، بچه‌ها آن را هم نمی‌پذیرند. با توجه به تعاریف مختلفی که از فرهنگ هست، در خود کتاب هم دچار تناقض گویی شده. من به این نتیجه رسیده‌ام که کتاب‌های درسی ما، البته کتاب‌های علوم اجتماعی به طور کلی، روی رفتار بچه‌ها اثر مثبت نمی‌گذارد.

هجری: این جمع‌بندی در مورد هر دو منطقه است؛ هم منطقه ۱۸ و هم ۵؟

پیوس: در منطقه ۱۸ هم کم‌کم داشت همین حالت پیدا می‌شد. اوایل بچه‌ها خیلی خوب بودند، ولی کم‌کم باورهای خودشان را از دست دادند. بچه‌های منطقه ۱۸ که اصلاً این چیزها را قبول نمی‌کنند. من در همین منطقه، در قسمت مهاجرنشینش که طرف دهکده



المپیک است، این کتاب را تدریس کردم و آن جا هم بچه-ها به گونه‌ای اعتراض‌شان را نشان می‌دادند.

در شهرک اکباتان که بچه‌ها به هیچ عنوان زیربار نمی‌روند.

**حقیقی:** من اجازه می‌خواهم که دوباره برگردیم به موضوع اصلی که تجربه‌های علمی در تدریس است. آقای متولی و آقای بحری و سرکار خانم زاهدی‌فر، بیشتر فرایند آموزش را مطرح کردند و نه فقط بحثی به نام علوم اجتماعی. فرایند آموزش یا برنامه‌ریزی آموزشی، تحت اختیار مدیران آموزشی است. مدیر آموزشی هم اگر دیدگاه مدیریت منابع انسانی نداشته باشد، وضع همین می‌شود که الان هست. او محتوا را طوری می‌ریزد که من معلم نمی‌دانم سر کلاس، رفتاری عمل کنم یا شناختی؟ دیدگاه‌های علوم تربیتی در جامعه ما مرز مشخصی ندارد. کتاب می‌گوید هدف کلی این است و هدف جزئی آن. معلم هم می‌رود سر کلاس، به دانش آموز می‌گوید این را تعریف کن، آن را نام ببر، این را توضیح بده و ... یعنی من دارم به رفتار دانش آموز شکل می‌دهم. دیگر برایم مهم نیست او چه فکر می‌کند. نوعی یادگیری پنهانی که خاص دروس علوم اجتماعی یا به طور عام‌تر علوم انسانی است. همان روابطی است که بین معلم و شاگرد پیاده می‌شود. حتی در درسی مثل ریاضی هم همین‌طور است. بچه قبل از این که انتگرال یاد بگیرد، یاد می‌گیرد معلمش چه جووری حرف می‌زند، چه جور احترام می‌گذارد و چه جور برای بچه و فرایند فکری‌اش ارزش قائل است. اینها یادگیری‌های پنهانی است که در فرایند آموزشی ما هست، اما هیچ جای مشخصی ندارد. علوم تربیتی ما مشخص نکرده که چه دیدگاهی باید

**هدایی:**

**معلمی که می‌رود**

**سر کلاس،**

**باید ده پله از شاگرد**

**خودش بالاتر باشد**

**تا بچه او را بپذیرد.**

**بچه‌ها همه چیز را**

**می‌دانند. آن‌ها**

**تلویزیون می‌بینند و**

**روزنامه می‌خوانند.**

**خیلی چیزها را بچه‌ها**

**به ما یاد می‌دهند**

در کلاس درس حاکم باشد. البته من جایگاه خاصی برای درس علوم اجتماعی قائل هستم. به نظر من یک معلم قبل از این که معلم ریاضی، اقتصاد، تاریخ یا معلم علوم اجتماعی باشد، باید یک معلم باشد. معلم بودن یعنی روابط اجتماعی را به بچه‌ها یاد دادن. اصول و قواعد فیزیک، دوسال دیگر از یاد دانش آموز می‌رود. مطالعات اجتماعی را پنج‌سال دیگر فراموش می‌کند. چیزی که یاد بچه می‌ماند، مهارت‌های پایه‌ای است که معرفش هم رفتارهای معلم است. این امر در فرایند آموزشی و برنامه‌ریزی آموزشی ما ندیده گرفته شده. چون ندیده گرفته شده، ضایعه‌اش همین‌هایی می‌شود که می‌بینیم. بچه بی‌علاقه می‌شود. با خودش می‌گوید: ولش کن بابا! این درس را شب امتحان می‌خوانم. چرا باید درس و محتوای یادگیری، تبدیل شود به مسئله شب امتحان؟ این که اسمش یادگیری نیست. اصلاً چیزی که اهمیت ندارد، یادگیری است.

حالا می‌خواهم از تجارب بیست و دوسال تدریس، آن هم در مناطق پایین شهر و منطقه ۷ خدمت‌تان بگویم. چیزهای خیلی زیبایی برای گفتن دارم. خیلی حرف دارم. یکی این که در منطقه ۱۸، معلم هم پدر بچه است، هم مادر بچه، هم دوست بچه و کلاً همه‌کاره بچه است. بچه هیچ کسی را ندارد و پشت و پناهش معلم است. در نتیجه اگر معلم، به معنای واقعی معلم باشد، آن ارتباط عاطفی را برقرار می‌کند و به بچه کاغذ سفید هم که بدهی، قشنگ می‌خواند. من برای آن بچه احترام قائل هستم. فی‌المثل به او اقتصاد درس می‌دهم، ولی برای وجودش احترام قائلم. اول از همه به او می‌گویم اگر تو نباشی، من این جا هیچ معنایی ندارم. معلم بدون حضور



**ملای بحری:**  
**در درس**  
**علوم اجتماعی،**  
**اگر مهارت و هنرمندی**  
**مدرس کم باشد،**  
**کلاس از دست می رود.**  
**برای شاگردان ما**  
**گاهی این تصور**  
**به وجود آمده که اگر**  
**به حرف‌های این معلم هم**  
**گوش ندهم، می‌روم**  
**کتاب تاریخ یا جغرافی**  
**یا علوم اجتماعی را**  
**می‌خوانم. کتاب‌هایی که**  
**آن زمان نوشته می‌شد،**  
**کتاب‌هایی بود که**  
**شاید این پدیده**  
**در مورد آن‌ها**  
**مصدق بیشتری داشت،**  
**ولی کتاب‌های**  
**الان این طور نیست**

شاگرد، معلم نیست. کتاب معنی ندارد. اصلاً این فرایند معنی ندارد. اصل اوست.

اگر مدیران آموزشی این دیدگاه را داشته باشند، محتوای کتاب را دانش آموز محوری می‌گذارند، نه موضوع محوری. نه این که مثل «برونر» بگویند که این علم را الان این قدر به او یاد بده. سال دیگر کمی ماریچی برو و بیشتر به او یاد بده. سال دیگر حوزه‌اش را وسیع تر کن و ... تا وقتی رسید به پیش دانشگاهی، کل علم را حفظ کند. در حالی که وضعیت نوجوان امروزی این است که با یک کلید کامپیوتر، همه این اطلاعات جلوی چشمش می‌آید. احتیاجی نیست آن را به حافظه‌اش بسپارد. ما باید به بچه‌ها نحوه یادگرفتن را یاد بدهیم، نه این که دنبال نتیجه کار باشیم. تجربه من نشان داده که اگر به بچه احترام بگذاریم و صادق باشیم، بخش عمده‌ای از مشکل برطرف می‌شود.

صداقت از بزرگ‌ترین سرمایه‌های معلم است، اگر بچه معلم را باور داشته باشد، خودش هم صادقانه عمل می‌کند.

مسئله بعد این که جایگاه ارزش‌ها در جامعه ما گم شده محتوای علوم اجتماعی باید به ارزش‌ها بپردازد؛ ارزش‌هایی که مورد نیاز یک نوجوان است، نه مورد نیاز من معلم. دیگر این که باید به مسائل عینی جامعه بپردازد؛ یعنی به‌روز باشد.

مشکل یک بچه شانزده ساله این نیست که بداند آقای ایکس در فلان قرن چه گفته. آن را می‌تواند در اینترنت پیدا کند. مهم این است که الان به این بچه یاد بدهیم ارتباطش را چگونه با دوستش محکم کند. چگونه مسائلش را با خانواده‌اش حل کند. باید مسائل و مشکلات عینی جامعه را برایش حل کنیم. اگر من معلم بتوانم کاری کنم که مطالب کتاب برای او ملموس و عینی شود، شاید نتیجه‌ای بدهد. در حالی که محتوای کتاب باید این طور باشد. حالا که نیست، من معلم باید این کار را کنم. فقط معلمی این کار را می‌کند که به تدریس علاقه دارد. ۹۹/۹ درصد معلمان ما این کار را نخواهند کرد.

اگر نگرش ما به فرایند آموزشی از بالا درست شود، آن وقت یادگیری از یاددهی جدا خواهد بود. یاددهی همان یادگیری می‌شود؛ چیزی که «جان دیویی» به آن اشاره می‌کند.

**بیابانی:** خانم پیوس به کتاب تاریخ اشاره کردند و من درباره کتاب جغرافیا می‌گویم. البته در مورد تاریخ، واقعیت این است که هر چه هم من معلم صادق باشم، باز بچه‌ها به من می‌گویند دروغگو. اصلاً در مورد تدریس تاریخ نمی‌شود صادق بود. من کتاب تاریخ ملل دیگر را ندارم و زبان هم بلد نیستم که بینم فرضاً در انگلیس،

کتاب تاریخ‌شان چه می‌گوید. نمی‌دانم آیا آن‌ها هم به معلم تاریخ‌شان می‌گویند دروغگو یا نه؟ من در منطقه ۱۸ درس داده‌ام و بعد آدم اکباتان و الان دو سال است در انتهای خیابان اشرفی اصفهانی درس می‌دهم. در این جا شاگردها دو گروه هستند؛ یک عده مهاجرنشین فقیر و یک عده کارمند که زمین تعاونی به آن‌ها داده‌اند. یک عده هم وضع مالی‌شان خوب است و سطح علمی والدین‌شان بالاست. بچه‌هایی که سطح علمی و درآمد والدین‌شان خوب است، به مدرسه غیرانتفاعی می‌روند. در دبیرستانی که من دو سال است درس می‌دهم، این دو گروه بچه‌ها به طور کلی همه چیز را مسخره می‌کنند. پارسال که معلم‌ها اعتصاب کرده بودند، آن‌ها می‌گفتند معلم‌ها چرا اعتصاب کرده‌اند؟ می‌گویند این‌ها حقوق-شان کافی است. می‌خواهند چه کنند و ... ؟ همه چیز به نظرشان مسخره می‌آمد.

من در این دو سال، هیچ در تدریس موفق نبودم. اصلاً نتوانستم مطلبی را که می‌خواهم به دانش‌آموزان منتقل کنم. بچه‌های اکباتان در مقابل این‌ها دانشمند بودند! چون حداقل انگیزه داشتند که به دانشگاه بروند.

اما در مورد درس جغرافیا، کتاب جغرافیایی که پنج سال تدریس شده، فوق‌العاده عالی است. این کتاب جغرافیا، برعکس کتاب جغرافیایی که شما خواندید و می-گفت این قله کجاست و فلان دریاچه چه نام دارد و درباره صادرات کشورها می‌گفت، این کتاب در مورد شناخت کلی می‌گوید. کمی راجع به ایران می‌گوید و بعد به مسائل عینی ما مثل زلزله، محیط زیست، جهانگردی و توسعه می‌پردازد. این کتاب جغرافیا فوق‌العاده کتاب فعالی است و اگر معلم نخواهد طبق روش سنتی درس بدهد، زمینه برای تدریس فعال فراهم است. با وجود این، فکر نمی‌کنم چیزی که من در مورد زلزله به دانش-آموز می‌دهم، دانش‌آموزان را واقعی تلقی کند. در حالی که آن چه راجع به زلزله و سیل می‌گویم، واقعاً واقعی است. خرابی محیط زیست و باران اسیدی را می‌بیند، اما عمل نمی‌کند. می‌رویم گردش و می‌بینیم که روی درخت یادگاری نوشته، من در کتاب جغرافیا به او یاد می‌دهم ننویس. من فکر نمی‌کنم واقعاً توانسته باشم به دانش-آموزم یاد بدهم که دستمال کاغذی‌اش را زمین نیندازد. به نظرش مسخره می‌آید و می‌گوید خانم، یک دست که صدا ندارد. من نیندازم، بغل دستی‌ام می‌اندازد. تا این که تهدید کردم و گفتم من پایم را در کلاسی که زباله باشد، نمی‌گذارم. این تهدید مؤثر بود...

**زاهدی فر:** من فکر می‌کنم چون همیشه با تنبیه یاد گرفته‌اند، عادت کرده‌اند. اصلاً روش تربیتی ما از بچگی تا بزرگسالی، همین تنبیه کردن است که درونی و



**زاهدی فر:**  
**شهروند مطلوب،**  
**کسی است که بتواند**  
**با جامعه هماهنگی**  
**به موقع داشته باشد**  
**و در عین حال،**  
**بتواند آن را نقد کند.**  
**یعنی بتواند**  
**تشخیص بدهد و**  
**واقع بینانه و**  
**مستند قضاوت کند**

**زاهدی فر:** وقتی من به پایگاه اجتماعی معلم‌ها اشاره کردم، منظورم همین بود. ما باید گروه مرجع دانش - آموز باشیم، تا بتوانیم روی آن‌ها تأثیر بگذاریم. زمانی معلم الگو بود، ولی الان دیگر این طور نیست. یکی از علت‌هایش پایگاه اجتماعی است و یکی هم تفاوتی است که بین دانستنی‌ها و اطلاعات معلمان و دانش‌آموزان - شان به وجود آمده. در استفاده از اینترنت و کامپیوتر و خیلی چیزها، واقعاً فاصله است بین من معلم و دانش - آموزان. دیگر اینکه بچه‌های ما نسبت به بزرگسالان، نه فقط معلم، بی‌اعتماد شده‌اند و این ناشی از مجموعه عواملی است و این که جوانان و نوجوانان ما تنها هستند. طبقاتی هم اگر بررسی کنیم، در طبقه بالا بهترین امکانات در اختیارشان قرار می‌گیرد، ولی معمولاً پدر و مادرشان را نمی‌بینند. در طبقه پایین هم پدر و مادر کارگر هستند و شبانه‌روزی کار می‌کنند و آن قدر درگیر زندگی‌اند و مشغله اقتصاد، مشغله اصلی پدر و مادرها شده که حضور پدر در خانه به شدت کم‌رنگ است و حضور مادر هم به دلیل کمک خرج بودن کم رنگ است. بچه‌ها وقتی به مدرسه می‌آیند، دنبال یک همراه می‌گردند. به طرف من معلم می‌آیند و اگر من معلم هم نتوانم کمک‌شان کنم و یاورشان باشم، به من هم ایمان نمی‌آورند.

ملکه ذهن‌شان شده. ما پاداش نداریم.  
**بیابانی:** پاداش نظافت که آرامش باشد، برای‌شان عینی و ملموس است، اما باز هم زیر بار نمی‌روند.  
**حقیقی:** این باید در جامعه، به صورت فرهنگ درآید. وقتی فرهنگ عینیت یافته جامعه این نباشد، کار معلم هم به تنهایی جواب نخواهد داد. بعضی از آموزش‌ها هست که فقط در کلاس درس نباید صورت بگیرد. خارج از کلاس درس، تازه می‌شود یک کلاس واقعی. این چیزها کلاس اجتماعی می‌طلبد.  
**بیابانی:** سه - چهار درس در کتاب جغرافیا هست که در رسانه‌های جمعی هم در موردشان بحث می‌شود: بلائای طبیعی، محیط زیست و جهانگردی. در مورد این موضوع‌ها، هر روز در رسانه‌ها صحبت می‌شود.  
 من پنج سال است که این کتاب را درس می‌دهم، ولی هنوز نتوانسته‌ام به دانش‌آموزان یاد بدهم به دستشویی که می‌روند، نظافت دستشویی را مراعات کنند. این مسئله خیلی ابتدایی است، چه رسد به مسائل بزرگ‌تر.  
**حقیقی:** در حالی که اگر یک فیلم اکشن در مورد زلزله برای‌شان بگذارید، هم یاد می‌گیرند و هم لذت می‌برند. یعنی ما باید براساس علائق دانش‌آموز جلو برویم.



**پیوس:**

با این که در کتاب‌های جدید، سعی شده که دانش آموز هم مشارکت داشته باشد، ولی به دلیل تعداد زیاد دانش‌آموزان و شرایط کلاس، وقتی بچه‌ها بخواهند به صورت جمعی و گروهی کار کنند، سروصدا ایجاد می‌شود و از طرف مدیر مدرسه و کادر دفتری این امر مورد اعتراض قرار می‌گیرد و معلم ممکن است ناراحت شود

**بیابانی:**

در مورد تاریخ، واقعیت این است که هر چه هم من معلم صادق باشم، باز بچه‌ها به من می‌گویند دروغگو. اصلاً در مورد تدریس تاریخ نمی‌شود صادق بود. من کتاب تاریخ ملل دیگر را ندارم و زبان هم بلد نیستم که ببینم فرضاً در انگلیس، کتاب تاریخ‌شان چه می‌گوید. نمی‌دانم آیا آن‌ها هم به معلم تاریخ‌شان می‌گویند دروغگو یا نه؟

من در تمام مقاطع تحصیلی تدریس کرده‌ام: از ابتدایی تا الان که در دانشگاه هم تدریس می‌کنم. این تجربه حضور در تمام مقاطع، کمک می‌کند که ببینم مشابهت‌ها و تفاوت‌هایش چیست. روزی که از دانشسرای مقدماتی فارغ‌التحصیل شدم، معلم ابتدایی شدم و وقتی به کلاس رفتم، هنوز چیزی از معلمی نمی‌دانستم. یک مدرسه پسرانه بود. معاون به من گفت کلاس تان فلان جاست و یک تکه شلنگ هم دست من داد. گفتم این چیست؟ گفت این‌ها پسر هستند. باید بزنی‌شان تا درس بدهی! مرا با این تفکر به کلاس فرستاد و من رفتم وزدم و این یکی از تلخ‌ترین خاطرات من است که هیچ وقت از یادم نمی‌رود. یعنی هر وقت که به ابتدای کارم بازگشت می‌کنم، می‌گویم خدایا مرا به خاطر این که آن بچه‌ها را زدم، ببخش. یک ماه من کتک‌شان زدم، ولی نتیجه نگرفتم. بعد به خودم آدمم و گفتم شاید راه دیگری باشد. فکر کن و راه دیگری پیدا کن. این بود که تصمیم گرفتم از ماه دوم، شلنگ را کنار بگذارم و با دست خالی به کلاس بروم. تصمیم گرفتم با آن‌ها دوست شوم. آن تجربه در تمام این سال‌ها، حتی در دانشگاه، در ارتباط بین من و دانشجویانم، به من کمک کرده. با ارتباط عاطفی واقعاً معلم تأثیرگذار می‌شود. یعنی به حدی که حتی وقتی با دانش‌آموز نیستی، باز روی رفتارشان تأثیر می‌گذاری.

اما برسیم به درس علوم اجتماعی. من در منطقه ۹، یعنی در تهرانسر در دوره پیش‌دانشگاهی مدرسه شهید طاهریان تدریس می‌کردم. یک ترم علوم اجتماعی پیش دانشگاهی را تدریس کردم و ترم دوم که شروع شد، یکی از معلم‌ها به من گفت: وای که بیچاره‌ای اگر بخواهی بروی در این کلاس! گفتم: چطور؟ گفت تمام معلم‌های-شان را بیرون کرده‌اند و هیچ معلمی در این کلاس دوام نمی‌آورد. باز آن پیش‌دواری که در اولین سال خدمت برای من به جود آمد، در من ایجاد شد و به کلاس که رفتم، با خودم فکر کردم که من برای اینها چه روشی می‌توانم پیاده کنم که بتوانم مثل همیشه رابطه عاطفی با آن‌ها برقرار کنم؟ وقتی به کلاس رفتم، خیلی‌ها مرا نادیده گرفتند و یک عده شروع کردند به شوخی و چیز برای هم پرت کردن و گروه دیگری شروع کردند به تمسخر و نیشخند زدن. من کمی منتظر ماندم. بعد گفتم: بچه‌ها من زاهدی فر هستم و قرار است علوم اجتماعی به شما درس بدهم. الان به من گفتند به این کلاس نرو. بچه‌های این کلاس با معلم‌ها بد هستند. اول به من بگویند چرا با من بد هستید تا بعد اگر دیدم شایسته کلاس شما نیستم خودم بیرون می‌روم. سر درددل‌شان باز شد و من دیدم واقعاً بر خورده‌های منفی، آن‌ها را به این نقطه

کشانده. همین بچه‌ها خیلی زود با من کنار آمدند و... بهترین کارهای تحقیقی و به روزترین تحقیق‌ها را برای کلاس من انجام دادند. خلاصه این که ارتباط عاطفی، بهترین شیوه‌ای است که می‌تواند تأثیرگذاری معلم در کلاس را در پی داشته باشد.

**متولی:** در ادامه بحث همکاران مان بگویم مشکلاتی که ما در مقطع دبیرستان داریم، زمینه‌هایش را باید در دوره راهنمایی و ابتدایی و جست‌وجو کنیم. من در منطقه ۹، در دبیرستان شهید بهشتی درس می‌دادم. من یک کلاس پیش‌دانشگاهی و یک کلاس سوم داشتم. وقتی وارد کلاس پیش‌دانشگاهی شدم، بچه‌ها را با عنوان آقا خطاب کردم. دیدم که بچه‌ها نیشخند می‌زنند. گفتم: تعجب می‌کنید که کسی شما را آقا صدا کند؟ بعد وارد این بحث شدم که احترام متقابل، لازمه زندگی است. یکی از دانش‌آموزان گفت: شما به ما بگوید آقا، ولی وقتی پدرمان برای ما کوچک‌ترین ارزشی قائل نیست و معاون مدرسه اصلاً ما را آدم حساب نمی‌کند، چه فایده دارد. یکی از دانش‌آموزان گفت: پدران و مسئولان ما، ما را مثل گوسفند می‌خواهند، نه بز؛ چون بز شیطان است.

واقعیت این است که بچه‌های ما خیلی می‌فهمند. در حالی که ما در دوره ابتدایی و راهنمایی، آموزش خاصی به بچه‌ها می‌دهیم که حفظ کنند و ساکت بنشینند. من اولین باری که مدرسه ابتدایی رفتم، مدرسه ابتدایی منطقه ۹، دیدم بچه‌ها دست‌های‌شان را روی زانوی‌شان گذاشته‌اند و صاف نشسته‌اند و تکان نمی‌خورند. تعجب کردم. البته من از راهنمایی تدریس را شروع کردم و بعد به ابتدایی رفتم. بچه‌های ابتدایی ما یاد می‌گیرند که چگونه با معلم تعامل داشته باشند. فرایند تدریس، فرایند تعاملی بین معلم و شاگرد است و اگر معلم این نگاه را در فرایند تدریس ایجاد کند، این زمینه را پیدا می‌کند که در دبیرستان هم شاگردان بتوانند با معلم ارتباط بگیرند. این که می‌فرمایند نمی‌پذیرند، واقعیتی است.

در مورد رشته علوم انسانی، مشکل دیگری هم داریم که بچه‌های با استعداد معمولاً می‌روند ریاضی. بچه‌هایی که هنرمند هستند و کارهای عملی و فنی بلدند، می‌روند هنرستان. آن‌هایی که نه کار فنی بلدند، نه استعداد درس خواندن دارند می‌گویند به جهنم؛ یعنی علوم انسانی! وقتی با این دیدگاه جهنمی وارد آموزش می‌شوند، معلوم است با همان دیدگاه جهنمی هم با معلم برخورد می‌کنند. بنابراین، نسبت به همه چیز بدبین و بی‌حوصله‌اند و درس نمی‌خوانند. دسته‌بندی خاصی هم در مدرسه وجود دارد. مدرسه ما یک کلاس ریاضی داشت و حدود هشت تا ده کلاس علوم انسانی. در کلاس



### متولی:

در دوره راهنمایی، باز هم زمینه مناسب‌تری نسبت به دبیرستان وجود دارد. با یک مقدار کار کردن، بچه‌ها به راحتی می‌پذیرند که تعاملی برخورد کنند و شور و نشاط نشان بدهند. دانش‌آموزانی که دوره ابتدایی و راهنمایی را فقط با شنیدن سپری کرده‌اند، وارد دبیرستان که می‌شوند، کار با آن‌ها خیلی سخت می‌شود. حداقل باید بخشی از سال را تلاش کنیم تا این‌ها عادت کنند به تعاملی برخورد کردن

این‌ها نیست، زمینه بسیار کم می‌شود برای اثرگذاری. تنها چیزی که می‌ماند، رابطه عاطفی است که من هم بسیار به آن اعتقاد دارم و با همکاران موافقم. همه این‌ها را اگر معلم با روابط عاطفی پر کند، می‌تواند زمینه را فراهم بکند. البته این روابط عاطفی در مدارس دخترانه، بین خانم‌ها و آقایان هم متفاوت است. یعنی آن هنری که خانم‌ها در برقراری روابط عاطفی دارند، من خودم را عرض می‌کنم، آن هنر را به آن شدت ندارم.

حقیقی: چون خیلی داریم منفی می‌گوییم، اجازه بدهید یک نکته مثبت هم عنوان کنیم. من هم در رشته علوم انسانی تدریس کرده‌ام؛ اقتصاد را در تمام پایه‌ها از سال ۵۹ درس داده‌ام. هم‌چنین، علوم پایه، ریاضیات و دروس مختلف را تدریس کرده‌ام و کامپیوتر هم که اخیراً تدریس می‌کنم. چیزی که خیلی کمک کرد، تجربیاتی بود که از کلاس‌های علوم انسانی برای کلاس‌داری و برقراری ارتباط با دانش‌آموزان به دست آوردم.

این تجربه کمک کرد که من بتوانم در دروس علوم پایه هم موفق باشم. در حالی که دانش‌آموز رشته تجربی که می‌خواهد امتحان نهایی بدهد، قبول نمی‌کند یک معلم اقتصاد بیاید به او جبر چهارم درس بدهد. دقیقاً این نکته قوت معلم علوم اجتماعی است. این را هم بگوییم که معلم‌هایی که به تازگی جذب آموزش و پرورش شده‌اند،

ریاضی بچه‌ها بسیار مستعد و بسیار فعال هستند و زمینه‌های مختلفی به وجود می‌آید که معلم توانایی‌ها یا محدودیت‌های خاصی پیدا کند.

در حالی که محتوای درس‌های علوم انسانی، طوری است که می‌دانند گاهی خیلی جدی گرفته نمی‌شود. درس ریاضی را پدر و مادر به خودش اجازه نمی‌دهد دخالت کند، اما در حوزه‌های علوم انسانی، همه پدر و مادرها صاحب‌نظر هستند.

دبیرستان مقطعی است که دانش‌آموز از لحاظ روان‌شناسی تربیتی و رشد، در وضعیتی قرار می‌گیرد که بزرگسال را نمی‌پذیرد یا حداقل می‌خواهد مستقل باشد. شرایط فیزیکی هم که برایش مناسب نباشد و آموزش‌های قبلی هم که در دوره ابتدایی و راهنمایی دیده، اگر همسو با این فرایند فعالیت محور نباشد، همه شرایط منفی را شما یک جا جمع کرده‌اید. آن وقت معلم می‌خواهد معجزه کند و این معجزه اتفاق نمی‌افتد. معلم خودش هزار گرفتاری دارد. معلمی که همه ساعت‌هایش پر است، برای این که بتواند به زندگی‌اش سر و سامان بدهد، دیگر حوصله‌ای برایش نمی‌ماند. کار تدریس به هماهنگی با همکاران نیاز دارد و محتوای کتاب هم باید مناسب باشد. خود معلم هم باید هنر و علمش را داشته باشد و شرایط مختلفی فراهم باشد، اما وقتی هیچ کدام از

**حقیقی:**

**مشکل یک بچه شانزده ساله این نیست که بداند آقای ایکس در فلان قرن چه گفته. آن را می تواند در اینترنت پیدا کند. مهم این است که الان به این بچه یاد بدهیم ارتباطش را چگونه با دوستش محکم کند. چگونه مسائالش را با خانواده اش حل کند. باید مسائل و مشکلات عینی جامعه را برایش حل کنیم. اگر من معلم بتوانم کاری کنم که مطالب کتاب برای او ملموس و عینی شود، شاید نتیجه ای بدهد. در حالی که محتوای کتاب باید این طور باشد. حالا که نیست، من معلم باید این کار را کنم**

**زاهدی فر:**

**مشکل اصلی آموزش و پرورش ما این است که یک حوزه تصمیم می گیرد چه دروسی باشد و چند ساعت، یک حوزه دیگر تعیین می کند که محتوای کتاب چه باشد، یک حوزه دیگر امتحانات و ارزش یابی اش را تعیین می کند و ... بعد به من معلم می گویند با این مجموعه جزایر پراکنده ای که دستت داده ایم، کار کن**

حوصله ندارند و از قماش همین جوان های بی انگیزه هستند.

**هجری:** من نکاتی را که دوستان مطرح کردند، به طور محوری خدمت تان عرض می کنم تا پرسش هایی که مطرح می شود، باتوجه به این محورها باشد. دوستان مثلی ترسیم کردند که در یک رأسش آموزگار بود، در یک رأس دانش آموز و در یک رأس هم متون و مواد آموزشی. در قالب این مثلث، بی اعتمادی به آموزش عمومی، فقدان عنصر لذت در متن، نبودن تعامل بین دانش-آموزان و آموزگار، نبودن شیوه های آموزش بصری، واکنش بچه ها نسبت به بزرگسالان به طور عام، وضعیت معیشت و شکاف طبقاتی در جامعه، از جمله مشکلاتی عنوان شد که وجود دارد. آموزگار ما مطرح کردند. من تأسف می-خورم که ای کاش این جمع بندی ها خیلی زودتر از این، مورد توجه دست-اندرکاران نظام آموزش ما قرار می گرفت. دوستان می توانند پرسش های شان را مطرح کنند.

**هدایی:** من علوم اجتماعی ابتدایی را درس می-دهم. به نسبت سال های گذشته، وضعیت کتاب های دوره ابتدایی خیلی بهتر شده، با این حال کسانی که این کتاب ها را تهیه کرده اند، متأسفانه نمی دانستند کتاب را برای چه کسی و برای چه و چه زمانی و کجا طراحی می-کنند. من در منطقه ۲ آموزش و پرورش، در یک مدرسه غیرانتفاعی تدریس می کنم. در واقع هرچه را که می-خواهم به دانش آموز بگویم، او می داند. او برای تعطیلاتش به خارج از کشور می رود و به اینترنت وارد است. بچه پنجم ابتدایی، انگلیسی را مثل بلبل صحبت می کند. من با این بچه طرف هستم. این بچه همان کتابی را می خواند که دانش آموز ما در قشم و آذربایجان و اهواز و خراسان می خواند و این متأسفانه مشکلی است که آموزش و پرورش ما دارد. ما آن چنان به هوش تحصیلی بها داده ایم که متأسفانه هوش هیجانی را فراموش کرده ایم؛ چیزی که امروزه بحث رایج در دنیا است. ما یادمان رفته که اگر این بچه ای که بسیار باهوش است، نتواند با کس دیگری ارتباط مناسب برقرار کند، فردا شکست می خورد و متأسفانه تبدیل می شود به یک فرد باهوش، اما بدون ارتباطات مناسب عاطفی و اجتماعی با دیگران.

او دچار سرخوردگی های شدید عاطفی است و تبدیل می شود به یک سارق ماهر. می رود عضو باند مافیا می-شود. همان طور که استعداد های برتر ما شناخته می شوند و برای شان دعوت نامه فرستاده می شود، این جور افراد

سرخورده هم توسط باندهای متفاوت شناسایی می شوند. معلمی که می رود سر کلاس، باید ده پله از شاگرد خودش بالاتر باشد تا بچه او را بپذیرد. بچه ها همه چیز را می-دانند. آن ها تلویزیون می بینند و روزنامه می خوانند. خیلی چیزها را بچه ها به ما یاد می دهند. ما برای فعال کردن بخش علوم اجتماعی، مجمع علوم اجتماعی در مجتمع آموزشی مان داریم. مقاله های جدید را مطرح می کنیم.

این

کتاب چیزی

نیست که

الان به درد بچه-

های ما بخورد. این

کتاب شاید تا ده سال

پیش به درد می خورد،

ولی الان نه. الان ما بحث

جهانی شدن یا بحث پدیده-

های جدید جوی را داریم.

این کتاب ها برای بچه ها جالب

نیست و به لحاظ سنی با آن ها

هماهنگی ندارد.

**بیابانی:** من یک خواهرزاده دارم

که امسال می رود کلاس سوم و فکر می-

کنم کتابی که الان تدریس می شود، خیلی

سطح هوش و درک این بچه را بالا برده.

**هدایی:** بله، کتاب ها خیلی بهتر شده.

**بیابانی:** خواهرزاده من سراغ اینترنت نمی رود.



او در منطقه ۷ زندگی می‌کند. با وجود این، وقتی او را با بچه خودم مقایسه می‌کنم، می‌بینم که کتاب فارسی واقعاً استعدادش را شکوفا کرده.

فکر می‌کنم این بچه‌هایی که الان با این کتاب بالا می‌آیند، اگر همه درس‌های‌شان همین جوری باشد، دیگر معلم‌ها یا شما در دبیرستان مشکل نداشته باشید. هدایی: بله، تا کلاس سوم تغییر کرده. کتاب‌ها روان شده. البته هنوز نقص دارد، ولی خیلی بهتر شده. ما برای

داشتیم که عکس یک درخت روی آن بود. بچه‌ها به آن نمی‌گفتند کتاب دانش اجتماعی. می‌گفتند درخت و اصلاً به آن علاقه‌مند نبودند؛ چون با کتاب دینی‌شان تفاوتی نمی‌کرد و اطلاعات دیگری به آن‌ها نمی‌داد.

الان در کتاب‌هایی که ما در مطالعات می‌خوانیم، از مبحث نظام استفاده می‌کنیم. این دید سیستماتیک به بچه می‌دهد و این که خرده نظام‌ها چیستند. بعد در جامعه شناسی ۱، راجع به هویت و مباحث هویت در بعد فردی، نابرابری‌های اجتماعی و نقش‌های اجتماعی صحبت می‌شود. در جامعه‌شناسی ۲، کتاب جدیدی که مهرماه بیرون می‌آید و ما تازه دوره مدرسی‌اش را با همکاران گذرانده‌ایم، باز ادامه بحث هویت و یا نابرابری را در سطح کلان جامعه داریم. در پیش دانشگاهی راجع به جهانی شدن بحث می‌شود. می‌خواهم بگویم مطالب به روز می‌شود و هدف اصلی آن هم تربیت شهروند مطلوب است.

شهروند مطلوب، کسی است که بتواند با جامعه هماهنگی به موقع داشته باشد و در عین حال، بتواند آن را نقد کند. یعنی بتواند تشخیص بدهد و واقع بینانه و مستند قضاوت کند.

این تغییرات را در کتاب‌های‌مان داریم، اما مشکلی که متأسفانه با همکاران داریم، این است که چیزی که در ذهن من معلم جا افتاده، این است که جامعه شناسی یعنی که اگوست کنت را معرفی کند؛ یعنی بانیان جامعه‌شناسی و مبانی را به آن‌ها بگوید. در حالی که این کتاب‌ها بینش جامع‌شناختی به بچه‌ها می‌دهد و اگر معلمی واقعاً و متناسب با فضای تعاملی که در کتاب ایجاد شده، پیش برود. و علاقه‌مند باشد به رشته‌اش و دانش آموزش و مسائل اجتماعی، خیلی خوب می‌تواند استفاده کند.

پیوس: شما برای بررسی کتاب‌ها باید از همه مناطق معلم دعوت کنید. همکارانی که شاید آن قدر هم اطلاعات علمی نداشته باشند، ولی تجربی که در مدارس منطقه-های بیست‌گانه تهران به دست آورده‌اند، می‌تواند واقعاً مفید و کارشناسانه باشد. اصلاً معلمی که علوم اجتماعی تدریس نکند و رشته‌اش هم این باشد، خیلی کم است.

زاهدی‌فر: من در تکمیل گفته ایشان، آماری ارائه می‌دهم. در سطح شهر تهران، چند سال پیش که از دبیران مرتبط و غیرمرتبط علوم اجتماعی آمار گرفتیم، دیدیم کم‌ترین میزان پنجاه درصد است و مربوط به دبیر مرتبط و بیشترین میزان استفاده از دبیر غیرمرتبط در یکی از مناطق بالای شهر که هفتاد و هشت درصد بود. وقتی می‌گویم غیرمرتبط، نه این که جامعه‌شناسی

جذاب‌تر کردن آن، با کمک خود بچه‌ها، یک نقشه کشیدیم و از آن‌ها خواستیم از روی این نقشه پیش بروند و راجع به هر شهری که وارد آن می‌شوند، تحقیق بکنند. ممکن است بچه‌های مناطق دیگر چنین امکاناتی نداشته باشند، ولی همان مجلات رشد که به دست بچه‌ها می‌رسد، خیلی برای‌شان مفید است.

زاهدی‌فر: بعد از انقلاب، تغییراتی در کتاب‌های درسی‌مان داشتیم. در سال‌های اول، کتاب‌ها عمدتاً دینی بود و چیزی که ما تدریس می‌کردیم، بیشتر دینی بود تا جامعه‌شناسی. به تدریج و با تغییراتی که در فضای سیاسی ایجاد شد، شرایط تغییر کرد و کتاب‌ها الان خیلی بهتر از قبل است. ما یک کتاب دانش اجتماعی

**زاهدی‌فر: وقتی من به پایگاه اجتماعی معلم‌ها اشاره کردم، منظورم این بود که ما باید گروه مرجع دانش آموز باشیم، تا بتوانیم روی آن‌ها تأثیر بگذاریم. زمانی معلم الگو بود، ولی الان دیگر این طور نیست. یکی از علت‌هایش پایگاه اجتماعی است و یکی هم تفاوتی است که بین دانستنی‌ها و اطلاعات معلمان و دانش‌آموزان - شان به وجود آمده**

**رثوفی: در زمینه علوم اجتماعی، مشخصاً به کتاب مطالعات اجتماعی اشاره می‌کنم که به نظر من ملغمه بسیار عجیبی است که من چند سال آن را تدریس کردم و همیشه هم حق را به بچه داده‌ام. ضمن این که هیچ وقت هم تا امروز، کسی از درس من ۲۰ نگرفته است. کتاب خیلی خشک و جدی، از نظام آموزش و پرورش صحبت کرده و به نظام‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، ازدواج، ناسازگاری والدین و طلاق پرداخته است**

**بیابانی:**

در مورد درس جغرافیا،

کتاب جغرافیایی که

پنج سال تدریس شده،

فوق العاده عالی است.

این کتاب جغرافیا،

برعکس کتاب جغرافیایی

که شما خواندید و

می گفت این قله کجاست

و فلان دریاچه

چه نام دارد و

درباره صادرات کشورها

می گفت، در مورد

شناخت کلی می گوید.

کمی راجع به ایران

می گوید و بعد

به مسائل عینی ما

مثل زلزله،

محیط زیست،

جهانگردی و توسعه

می پردازد.

این کتاب جغرافیا

فوق العاده کتاب

فعال است و اگر

معلم نخواهد

طبق روش سنتی

درس بدهد،

زمینه برای تدریس فعال

فراهم است

نخوانده و علوم سیاسی و اقتصاد خوانده، بلکه مثلاً مامایی یا مهندسی کشاورزی خوانده. این هم یک معضل است.

ملای بحری: همان طور که خانم زاهدی فر گفتند، در سطح کشور آماری که داریم، از هشتاد درصد در کرمان و بوشهر آغاز می شود و هر چه به تهران نزدیک تر می شویم، تعداد دبیران مرتبط کم تر می شود. یکی از دوستان گفتند باید از معلمان دعوت شود تا درباره تغییرات کتاب های درسی نظر بدهند. امروز من در نقش کارشناس کتاب، این جا نیستم. قبل از این که با دفتر تألیف همکاری داشته باشم، همین جور بودم و شمشیر می کشیدم به هوا که چرا این جور است. زمانی که همکاری من با این تشکیلات آغاز شد، متوجه شدم که گاهی عوض کردن یک مطلب ساده، چه مراحلی دارد.

خصوصاً این مشکلات در کتاب های مربوط به علوم انسانی بیشتر است.

در یکی از بازدیدهایی که از یک استان داشتیم، یکی از خانم های همکار، با من در کلاس بحث می کرد که آقا، شما این جا این جمله ای که نوشته اید، این یعنی سلب آزادی دبیر در کلاس. من فقط یک نکته گفتم. گفتم: خانم، در کتاب جامعه شناسی سال های گذشته، دو تفاوت بین نظام آموزشی امروز با روزگار گذشته قید شده بود: ۱- تحصیل وسیله معاش نبود ۲- عدم دخالت دولت ها در سرمایه گذاری آموزشی. در گذشته، آموزش و پرورش یک امر خصوصی بود. امروز بزرگ ترین سرمایه گذاری ها را دولت روی آموزش و پرورش می کند. حالا سؤال من از این جمع عزیز فرهیخته این است که آیا یک نظام ساینسی می تواند چنین هزینه گزافی بکند و اجازه دهد در کتاب مطالبی نوشته شود که خوشایند فلان گروه مرفه و بی درد باشد؟ به هر حال، محدودیت های مربوط به کتاب های رشته علوم انسانی، بیشتر از رشته های دیگر است و در این جا حساسیت بیشتری وجود دارد.

رئوفی: خیلی ممنونم از استادان و همکاران عزیزم که مسائلی را مطرح کردند که ما هم در جمع همکاران همیشه درباره شان حرف می زنیم. اما با توجه به هدفی که کتاب ماه از برگزاری جلسات دارد، فکر می کردم ارائه تجربه های علمی تدریس، قطعاً می تواند ارتباط تنگاتنگ داشته باشد با مسئله نظام آموزش و پرورش کشورمان.

در ضمن، به نظرم رسید که ما بچه ها را به عنوان یک پدیده اجتماعی در نظر نمی گیریم. من خودم سال ها مدیر بودم و در منطقه ۱۸ و ۱۱ و سال هاست که در منطقه ۱ تدریس می کنم و ضمناً مدیر مدارس غیرانتفاعی آن جا هم بوده ام. در سمت مدیریت همیشه کلافه بودم از دست

بچه هایی که به ارزش ها بها نمی دادند.

البته من آن ها را مقصر نمی دانم. دوست داشتم در این جلسه، اصلاً پای بچه ها وسط کشیده نشود. معتقدم مسئولان و کسانی که کتاب ها را نوشته اند، این جا باید نقد شوند. بچه ها یک پدیده اجتماعی اند و از خیلی چیزها تأثیر گرفته اند.

در زمینه علوم اجتماعی، مشخصاً به کتاب مطالعات اجتماعی اشاره می کنم که به نظرم ملغمه بسیار عجیبی است که من چند سال آن را تدریس کردم و همیشه هم حق را به بچه داده ام. ضمن این که هیچ وقت هم تا امروز، کسی از درس من ۲۰ نگرفته. کتاب خیلی خشک و جدی، از نظام آموزش و پرورش صحبت کرده و به نظام های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، ازدواج، ناسازگاری والدین و طلاق پرداخته. در حالی که برای یک بچه اول دبیرستان تک تک این مقولات، مثلاً همین مبحث ازدواج، ناسازگاری والدین و طلاق را اگر به طور جدی علمی و درست مطرح می کرد و به آن ها فرصت می داد که این ها را در پژوهش های خودشان ریشه یابی کنند، مفیدتر بود.

من همیشه به عنوان یک منتقد بسیار بی رحم و جدی وارد کلاس می شوم و به آن حدی هم که دوستانم به تأثیر گذاری عاطفی اشاره کردند، معتقد نیستم. بله تأثیر-گذاری عاطفی یک بخش از مشکل را حل می کند. ما با بچه ها دوست می شویم، ولی مشکل درس را حل نمی-کند. من دوست ندارم فقط دوست بچه ها باشم. این است که ابتدا کتاب را با بچه ها نقد می کنیم. مواردش را نوشتیم و به روزنامه ها هم دادیم. وقتی کتاب نقد می-شود، شاگرد معلم را محک می زند. می فهمد که معلم، خودش هم به این کتاب ایراد می گیرد و مجری چشم و گوش بسته دستورات خشک نظام آموزشی نیست. من معلم هستم، ولی هیچ قرار نیست از نظام آموزش و پرورش دفاع کنم. از رویه های غلطش که نمی توانم دفاع کنم. این است که نقد می کنیم و به بچه ها می گویم شما حق دارید و ده برابر این هم باید منتقد کتاب باشید. ولی بچه ها، ما چاره ای نداریم و این کتاب را در عرض یک ماه می خوانیم و کنار می گذاریم. همیشه این کار را کرده ایم و بقیه کلاس را مثلاً جامعه شناسی استاد آریان پور را خوانده ایم. اطلاعات عمومی شان که اضافه می شود و وقتی درک می کنند که من هم بخشی از خودشان هستم و مرا به عنوان نماینده آموزش و پرورش در نظر نمی-گیرند، باور کنید نمره های شان نوزده یا نوزده و نیم بوده. دوست دارم این را مطرح کنم که در مقابل دانش-آموزان ناپستیم و به آن ها فرصت بدهیم و نقد کنیم. ما باید معترض شویم و راهکارهایی برای تعویض کتاب

بدهیم.

**زاهدی:** من تشکر می‌کنم از سرکار خانم رئوفی. ما هم آن بعد عاطفی را به عنوان قدم اول مطرح کردیم. تا این رابطه عاطفی برقرار نشود، تعامل ایجاد نمی‌شود. همان‌طور که گفتم، وقتی نقش معلمی یا هر نقش دیگری را به ما می‌دهند، چون عرصه تعریف نشده‌ای دارد، در حواشی قرار می‌گیرد. کاری که شما به عنوان معلم با دانش‌آموزان تان کردید، در قسمت تعریف نشده نقش تان می‌گنجد. ما همین کار را می‌کنیم، ولی این مشکل ما را برطرف نمی‌کند.

مشکل اصلی آموزش و پرورش ما این است که یک حوزه تصمیم می‌گیرد چه دروسی باشد و چند ساعت، یک حوزه دیگر تعیین می‌کند که محتوای کتاب چه باشد، یک حوزه دیگر امتحانات و ارزش‌یابی‌اش را تعیین می‌کند و... بعد به من معلم می‌گویند با این مجموعه جزایر پراکنده‌ای که دست داده‌ایم، کارکن. من به عنوان یک دبیر علوم اجتماعی، همیشه با همکارانم بحث‌مان این بوده که شما چارچوب کتاب را در کل رعایت نکنید، ولی در اصل آن چیزی را که می‌خواهید پیروانید، ارزیابی و تحلیل کنید و بگذارید باز باشد؛ یعنی پاسخ قطعی برای آن تعیین نکنید.

**زند:** تنها درسی که چندان در حافظه من نیست در دوران دبیرستان و پیش‌دانشگاهی، همین علوم اجتماعی است و چیزهای کمی هم که آموختم، فقط به خاطر توانایی مدرس در سر کلاس بوده؛ یعنی معلم توانسته مباحث را جوری بیان کند که در خاطر من بماند. مشکلی که این کتاب‌ها دارد، جدا از جذاب نبودن، این است که بار اطلاعاتی این کتاب‌ها بسیار حجیم است. این همه عنوان برای بچه دبیرستانی و راهنمایی سرسام‌آور است. اگر این‌ها یک جوری ملموس‌تر و روان‌تر و ساده‌تر بیان شود، خیلی خوب است. نکته دیگر این که باید تلاش کنیم تا خانواده‌ها به رشته‌های علوم انسانی توجه بیشتری کنند.

**مهوار:** من حس می‌کنم به یک بحث مهم نپرداختیم و آن، بحث کتاب‌های غیر درسی در کنار کتاب درسی است. خانم رئوفی اشاره‌ای کردند و گفتند باید بچه‌ها را از دست کتاب‌هایی که اصلاً به زندگی‌شان ارتباطی ندارد، نجات داد.

**متولی:** براساس تجربیاتم، می‌خواهم به رابطه بین مقاطع مختلف تحصیلی بپردازم. در ابتدای کار آسان است؛ چون بچه‌ها هنوز عادت‌های‌شان شکل نگرفته. بنابراین، بسیار آسان است که برای شیوه‌های یادگیری برنامه‌ریزی بکنیم و به بچه‌ها آموزش بدهیم که شنونده صرف نباشند. اگر این کار را در ابتدایی بکنیم، سرمایه‌گذاری کرده‌ایم برای مقاطع بعدی تحصیلی و برای

زندگی‌شان در آینده. اما اگر این مسئله در ابتدایی شکل نگیرد، در دوره راهنمایی کار یک مقدار مشکل می‌شود. البته در دوره راهنمایی، باز هم زمینه مناسب‌تری نسبت به دبیرستان وجود دارد. با یک مقدار کار کردن، بچه‌ها به راحتی می‌پذیرند که تعاملی برخورد کنند و شور و نشاط نشان بدهند. دانش‌آموزانی که دوره ابتدایی و راهنمایی را فقط با شنیدن سپری کرده‌اند، وارد دبیرستان می‌شوند، کار با آن‌ها خیلی سخت می‌شود. حداقل باید بخشی از سال را تلاش کنیم تا این‌ها عادت کنند به تعاملی برخورد کردن. من این کار تعاملی را حتی در دانشگاه هم انجام داده‌ام. بچه‌هایی که در ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان صرفاً شنونده بوده‌اند و حفظ کرده‌اند، با این‌ها هم وقتی در دانشگاه کار می‌کنی، می‌بینی ناممکن نیست. برای اینکه کتاب خاصی ندارند و استاد را محور همه چیز می‌بینند. در حالی که در دبیرستان، کتاب خاصی دارند. سؤال این است: چه ضرورتی دارد که ما یک کتاب واحد را در کل کشور تدریس کنیم؟ به هر حال نیازهای استان‌ها و مناطق مختلف، متفاوت است.

**زاهدی فر:** من جمع‌بندی کوتاهی از دیدگاه خودم و سایر عزیزان داشته باشم. این جمع‌بندی را از قول «فر» نقل می‌کنم. ایشان آموزش و پرورش را دو دسته در نظر می‌گیرند. یکی آموزش و پرورش است که هدفش انتقال اطلاعات است به صورت یک جانبه و در آن، معلم کسی است که همه چیز را می‌داند و دانش‌آموز کسی است که هیچ چیز نمی‌داند. او این را «تربیت بنده پرور» تلقی می‌کند و در مقابل آن، آموزش و پرورش آزادمنشانه یا آموزش و پرورش تعلیم و تربیتی را قرار می‌دهد که فرد آزاد و مسئول تربیت می‌کند. در این جا نه معلم کسی است که همه چیز را می‌داند و نه دانش‌آموز کسی که هیچ چیز نمی‌داند و هر کدام از این‌ها می‌میرند تا «مربی رستاخیزی» و «دانش‌آموز رستاخیزی» به بار بیاید و آن تعلیم و تربیت آزادمنش بروز پیدا کند.

**هجری:** متشکرم. دوستان، خسته نباشید. شیوه بحث ما در این نشست‌ها اقناعی نیست و به هیچ وجه ادعا نداریم که راه‌آخرا را در این نشست‌ها پیدا می‌کنیم. طرح موضوع برای ما اولویت دارد.

پرسش‌های دوستان به طریق اولی، از پاسخ‌های‌شان برای ما ارزش بیشتری دارد و در واقع این‌ها می‌تواند دست‌مایه‌ای باشد برای بحث‌های بعدی. کتاب ماه تلاش می‌کند که از این زوایا به این موضوع بپردازد. ان‌شاء‌الله که بتوانیم در نشست‌های بعدی، نواقصی را که دوستان به آن اشاره کردند، برطرف کنیم و از زاویه‌های جدیدتری به بحث بپردازیم.

**حقیقی:**

**فرایند آموزش یا**

**برنامه‌ریزی آموزشی،**

**تحت اختیار**

**مدیران آموزشی است.**

**مدیر آموزشی هم**

**اگر دیدگاه**

**مدیریت منابع انسانی**

**نداشته باشد،**

**وضع همین می‌شود که**

**الان هست. او محتوا را**

**طوری می‌ریزد**

**که من معلم نمی‌دانم**

**سر کلاس،**

**رفتاری عمل کنم**

**یا شناختی؟**

**دیدگاه‌های علوم تربیتی**

**در جامعه ما**

**مرز مشخصی ندارد.**

**کتاب می‌گوید**

**هدف کلی این است**

**و هدف جزئی آن.**

**معلم هم می‌رود**

**سر کلاس،**

**به دانش‌آموز می‌گوید**

**این را تعریف کن،**

**آن را نام ببر،**

**این را توضیح بده و ...**

**یعنی من دارم**

**به رفتار دانش‌آموز**

**شکل می‌دهم**